



بسم الله الرحمن الرحيم

با عرض تبریک میلاد پر برکت کریمه اهل بیت حضرت معصومه سلام الله علیه باید عرض کنیم که عظمت و شرافت و برکت و کرامت آن حضرت برای ما بیش از دیگران روشن است و اگر برای بسیاری روایت باشد برای ما درایت است چرا که ما با دست خالی و با فقر همه جانبه قدم به قم گذاشتیم الحمدلله با کرامت حضرت معصومه (س) دارای غنای فکری و فرهنگی هستیم و هرچه شرافت و عظمت و برکت داریم از همین بارگاه و از همین دودمان بوده، خداوند إنشاء الله در دنیا و آخرت ما را از زیر پرچم ولایت اهل بیت علیهم السلام جدا نکند و همیشه ما را از برکات آنها کامیاب بگرداند.

خوب و اما بحث ما در معنا و مفهوم بیع بود که بسیار بحث مهمی می باشد، عده ای از فقهای ما مثل شیخ انصاری و شراح و مقررین مکاسب و صاحب جواهر و غیرهم من الفقهاء هنگام تعریف بیع تملیک و تملک را در مفهوم بیع أخذ کرده اند و از طرفی عده ای مثل حضرت امام رضوان الله علیه و غیر ایشان که بعداً عرض می کنیم فرموده اند که این (أخذ تملیک و تملک در مفهوم بیع) نیز درست نیست زیرا در خیلی از جاها هست که بیع واقع می شود بدون اینکه تملیک و تملک و ملکیتی وجود داشته باشد، قول حضرت امام رضوان الله علیه یک صف آرایی در برابر دیگر فقها می باشد و در واقع ایشان می خواهند بگویند که بیع دارای معنای وسیعی می باشد (جعل الشئ بإزاء الشئ) و اینطور نیست که در مفهوم بیع حتماً تملیک و تملکی أخذ شده باشد یعنی لازم نیست که بایع مالک باشد و تملیک کند و همچنین لازم نیست که مشتری تملک کند لذا کسانی که اینطور تعریف کرده اند و تملیک و تملک را در مفهوم بیع أخذ کرده اند دچار اشتباه مصداق به مفهوم شده اند.

خوب حالا مقدمتاً باید عرض کنیم که مادر عالم وجود چهار نوع تحقق نسبت به انسان داریم؛ اول تحقق واجب الوجود که

خداوند متعال می باشد یعنی خداوند موجودی است که بذاته و لذاته واجب الوجود است که بالاترین سطح تحقق می باشد (تحقق واجبی).

دوم موجوداتی که بذاته موجودند ولیکن قیامشان به واجب تعالی می باشد یعنی موجودی که فی ذاته محقق است ولی بغیره مثل جواهر اعم از جسمانیات و روحانیات یعنی موجوداتی که استقلال دارند و قائم به غیر نیستند.

سوم موجوداتی که فی غیره و بغیره هستند مانند اعراض مثل کمیت و کیفیت و که استقلال ندارند و قائم بغیر هستند و در عین حال تحقق دارند.

قسم چهارم که با بحث ما مربوط است اعتباریات می باشند خیلی از چیزها هستند که وجود واقعی ندارند بلکه وجود اعتباری دارند یعنی عقلاء برای تنظیم امور زندگی‌شان اعتباریات زیادی را اعتبار کرده اند مثل اسکناس و اوراق بهادار که ارزششان اعتباری است و اِلّا با کاغذهای دیگر هیچ فرقی ندارند و یا مثل چراغ قرمز و چراغ سبز که یک امر اعتباری هستند که باعث نظم و انضباط در عبور و مرور می شوند و دیگر امور اعتباری، آنچه که شارع مقدس در بسیاری از جاها آورده از همین قبیل می باشد ملکیت یک امر اعتباریست که آثار خاصی در شرایط خاص و زمینه خاصی بر آن مترتب می شود و در واقع چیزی فرق نکرده است مثلاً اگر شخصی که مالک است بمیرد اموالش به ورثه اش می رسد یعنی ملکیتی که تا به حالا مال او بوده از این به بعد مال ورثه اش می شود در حالی که در خارج چیزی فرق نکرده و این همان مال است اما تا به حالا ملکیت مال را برای مورث اعتبار می کردند و از این به بعد برای فرزندانش اعتبار می کنند و یادر مثل زوجیت به مجرد خواندن صیغه عقد، زوجیت را با تمام آثاری که دارد برای زن و مرد اعتبار می کنند و بعد با خواندن صیغه طلاق همین زوجیت قطع می شود در حالی که در واقع و در خارج چیزی فرقی نکرده خلاصه اینکه در عرف عقلاء امور اعتباری خیلی زیاد است اما این باعث نشده که در حقائق اشیاء تفاوتی بوجود بیاید ولی در نظم و ترتیب و قوانین و قراردادهای اعتباریات خیلی مؤثر هستند.

« نهج البلاغه »

عرض کردیم که در نهج البلاغه بعضی از خطبه ها هستند که حضرت امیر علیه السلام بعد از خواندم آیه ای از قرآن آنها را ایراد فرموده اند من جمله خطبه ۲۱۴ طبق فیض الإسلام . ومن کلام له علیه السلام ، قاله عند تلاوته : « یا أیها الإنسان ما غرک برّبک الکریم (انفطار ۶) » أدحض مسؤول حجةً و أقطع مغترراً معذرةً ، لقد أبرح جهالةً بنفسه . یا أیها الإنسان ما جرّاک علی ذنبک و ما غرک برّیک و ما أنسک بهلکة نفسک؟ . انسان در برابر این سؤال خداوند از لحاظ حجت و دلیل یک مسئولی می باشد که هیچ حجت و دلیلی ندارد یعنی اگر خداوند متعال از او سؤال کند ؛ ما غرک برّیک الکریم؟ اگر دلیلی بیاورد دلیلش باطلترین دلیل می باشد و او یک مغروری است که حتی عذرش نیز هیچوقت قابل قبول نخواهد بود و خوشحالی او از عدم آگاهی می باشد .

خوب در اینجا سه مطلب درباره آیات : « یا أیها الإنسان ما غرک برّیک الکریم (۶) الذی خلقک فسواک فعدلک (۷) » وجود دارد .

اول ؛ خلقک : خلقت یعنی اینکه خداوند متعال چیزی را که وجود نداشته بوجود بیاورد ، بر اساس أدله ای که ما در علم فلسفه داریم همه موجودات حادثند (حادث یعنی موجودی که مسبوق به عدم است) و خداوند است که به آنها وجود داده و خلقشان کرده . در فلسفه قدیم و حدوث به چند قسمت تقسیم شده ؛ قدیم ذاتی ، قدیم زمانی ، قدیم اضافی و در مقابل اینها حادث ذاتی ، حادث زمانی و حادث اضافی داریم .

اول ؛ قدیم ذاتی آن است که وجودش مسبوق به عدم نباشد که این مخصوص خداوند متعال است که ؛ قدیم ذاتاً و در مقابل حادث ذاتی آن حادثی است که وجودش مسبوق به عدم می باشد .

دوم ؛ قدیم زمانی آن است که وجودش مسبوق به عدم ذاته فی زمان نیست مثل بسیاری از موجودات و به قول فلاسفه عقول که اینها قدم ذاتی ندارند ولی قدم زمانی دارند یعنی زمانی نبوده که آنها نباشند و خداوند متعال علت ایجاد آنهاست و علت از

احکام وضعیه مثل صحت و فساد و ملکیت و زوجیت و رقیّت و غیرهم کلاً اعتباریاتی از طرف شارع هستند منتهی در واقع و حقیقت اشیاء تفاوتی بوجود نیآورده اند که ملکیت نیز از این باب است یعنی شارع مقدس ترتیبی برای ملکیت قائل شد و عقلاء نیز همینطور لذا خیلی ها در اینجا بیع را به ؛ تملیک عین بعوض و یا انشاء تملیک عین بعوض و امثال ذلک تعریف کرده اند اما چند نفر از اعلام و فقهای بزرگ ما برخلاف اینها فرموده اند که در مفهوم بیع تملیک و تملک اعتبار ندارد بلکه بیع مطلق مبادله و معاوضه می باشد اعم از اینکه تملیک و تملک در بین باشد یا نباشد زیرا در خیلی از جاها بیعی هست ولی تملیک و تملک در کار نیست خوب حالا اگر بگوئیم که در مفهوم بیع تملیک و تملک اعتبار دارد در این موارد چه باید بگوئیم ؟ آیا باید بگوئیم که بیع لفظ مشترکی است که دو معنی دارد؟ که خوب این خیلی بعید است که بیع مشترک لفظی باشد پس معلوم می شود که بیع یک مفهوم عامی دارد حتی اعم از معنایی که صاحب مصباح المنیر گفته است (البیع مبادلة مال بمال) یعنی حتی اختصاص به مال نیز ندارد بلکه معنایش خیلی وسیع تر از این نیز می باشد بنابراین بیع معنایش این است ؛ جعل شیء فی مقابلة شیء و یا معاوضة شیء بشیء و یا مبادله متعلق سلطان بمتعلق سلطان و از این قبیل تعبیرات که دلالت بر وسعت معنای بیع دارند .

آدرس کلمات فقهاء که در این مورد بحث کرده اند به این ترتیب می باشد ؛ حضرت امام رضوان الله علیه در ص ۲۶ کتاب البیعیان ، آیت الله خوئی در جلد ۲ مصباح الفقاهة ص ۲۳ و ص ۵۷ ، محقق اصفهانی در ص ۱۶ از حاشیه بر بیع مکاسب ، فاضل ایروانی در ص ۷۱ و ص ۷۲ از حاشیه بر مکاسب و مهذب الأحکام جلد ۱۶ ص ۲۳۱ که این بزرگواران قائلند که در مفهوم بیع تملیک و تملک اعتبار ندارد بلکه مفهوم بیع خیلی وسیع تر و اعم از این می باشد و بعد مواردی را که بعداً عرض خواهیم کرد ذکر می کنند که در آنها بیع صورت گرفته ولی تملیک و تملک در بین نیست که کلمات این بزرگواران را مطالعه کنید که انشاء الله بعداً درباره آنها بحث کنیم تا هم معنی و مفهوم بیع برای ما روشن شود و هم ثمره این بحث بر ایمان روشن شود... .

سوم؛ فعدک: یعنی اینکه خداوند متعال بین موجودات متعدد و مختلف توازن و تعادل برقرار ساخته است به صورتی که باهم هماهنگ هستند و هر یک مکمل یکدیگر می باشند که این همان معنای فعدلک است.

استاد بزرگوار ما علامه طباطبایی در اینجا مطالب فراوانی را ذکر کرده اند مثلاً ایشان فرموده اند که در یک لقمه غذا أَلْف و أَلْف توازن وجود دارد زیرا اولاً هماهنگیهای فراوانی بین اسباب و علل مختلف بوجود آمده تا این لقمه به دست شما رسیده ثانیاً شما باید دست داشته باشی تا بتوانی لقمه را برداری و بخوری ثالثاً بعد از اینکه لقمه را به دهان گذاشتی باید دندانهایی باشند که آن را خورد و له کنند رابعاً باید آب دهان و بزاقی باشد تا لقمه با آنها مخلوط و نرم شود خامساً لقمه باید توسط زبان در دهان بگردد سادساً باید بتوانیم غذا را هضم کنیم که خود هضم غذا به سادگی نمی باشد سابعاً غذا در معده سه قسمت خواهد شد که قسمتی از آن دفع می شود و قسمتی در کبد ذخیره می شود و قسمتی به خون تحویل داده می شود تا در بدن گردش کند خلاصه اینکه مجموعه ای از علل و اسباب با هم هماهنگ شده اند تا اینکه انسان بتواند یک لقمه غذا بخورد بنابر این تا حدودی معنای فعدلک برای ما روشن شد، بقیه بحث بماند برای جلسه بعد إنشاءالله ...

و الحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین

معلولش منفک نیست لذا اینها قدیم زمانی هستند و درمقابل آن موجودی که مسبوق به عدمه فی زمان باشد می شود حادث زمانی مثل ماها که وجودمان در یک زمانی نبوده و بعداً بوجود آمده است.

سوم؛ قدم و حدوث اضافی می باشد مثل رابطه پدر با فرزند و بالعکس یعنی پدر نسبت به فرزندش قدم اضافی دارد زیرا قبل از او بوجود آمده و فرزند نسبت به پدرش حدوث اضافی دارد زیرا بعد از او حادث شده است.

خوب حالا هر موجودی که حادث است مخلوق می باشد و الان ثابت شده که همه موجودات مخلوق هستند حتی ستارگان و خورشید و ماه زیرا اینها در پیکرشان یک موادی وجود دارد که بالاخره آن مواد تبدل و تغیر پیدا می کنند و متبدل به انرژی می شوند و حتی می شود عمر آنها را محاسبه کرد به این صورت که اگر ما بدست بیاوریم که در هر دقیقه و ثانیه چقدر از آن ماده به این ماده تبدل پیدا می کند و بعد ببینیم که در ماده این ستاره چقدر ماده سوختنی هست و چقدر خاکستر وجود دارد در این صورت هم می توانیم سنش را محاسبه کنیم و هم می توانیم بگوئیم که چقدر قابل بقاء است و عمرش چقدر خواهد بود ولی در هر حال تمام این موجودات حادث هستند زیرا؛ العالم متغیر و کل ما تغیر حادث بنابر این معنای خلقک این بود که به عرضتان رسید.

دوم؛ فسوآک: سوئی یسوئی تسویة یعنی یک موجود مرکب و مجموعه ای که هر کدام از اجزاء و اعضایش در جای مناسب خودش واقع شده اند، طبق آیات قرآن کریم خلقت تمام موجودات با تسویة همراه می باشد (سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسُوِّي) و یکی از درسهای توحیدی قرآن همین تسویة می باشد به این معنی که اگر به موجودات نگاه کنیم هر موجود مرکبی اجزائش دارای ترتیب خاصی می باشد مثل بدن انسان که چشم در قسمت فوقانی سر و مغز در کاسه سر و زبان در دهان و قلب و ریه در پشت استخوانهای سینه قرار دارند و خلاصه اینکه هر عضوی از اعضای بدن انسان در جای خاصی که حکمت پروردگار اقتضاء می کند قرار گرفته است.